

**تلویزیون، خالق دنیایی  
است که برخی از آن به  
دنیای «واقعیت غلو شده»  
پاد کرده‌اند. واقعیتی که  
از تلویزیون به نمایش  
درمی‌آید برای بینندگان،  
واقعی‌تر از خود واقعیت  
است.**

دولتها و سوداگران سنگر گرفته‌اند و دست مصرف‌کننده در تغییر این مقامات بسته است فقط یک کار می‌ماند و آن هم این است که تلویزیون تماشا نکنند و بازارش را از کالای اصلی خود یعنی بیننده محروم کنند. اگر مسلمانان طوری خود را تأدیب کرده بودند که به جای مصرف فرهنگ به تولید فرهنگ همت می‌گماردند آن گاه ریشه این هجوم و دستان پنهان پشت آن را دیده و می‌فهمیدند که قضیه بسیار فراگیرتر و پیچیده‌تر از صرف تأثیر تلویزیون بر جامعه است.

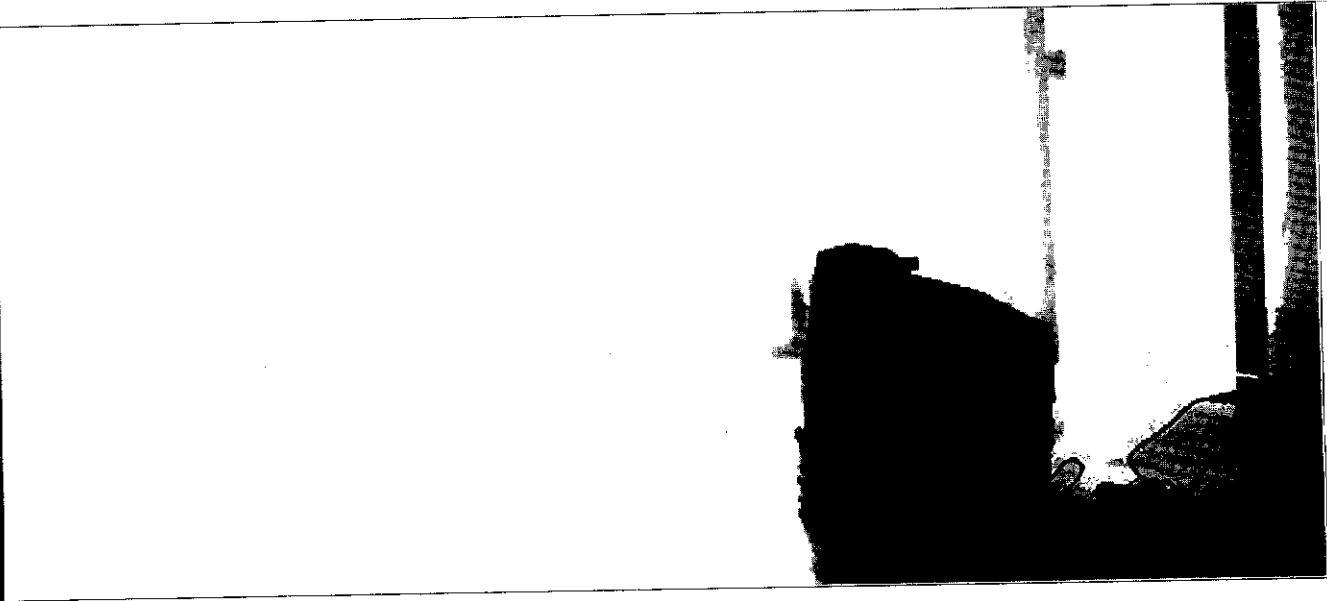
چرا مسلمانان مصرف‌کننده شده‌اند؟ روزگاری تمدن اسلامی زایا و بالنده بود؛ فعال و خلاق و اکنون منفعل و مقلد شده است! تغییر این روند نیازمند تشخیص خردمندانه‌ای است تا بین تلویزیون و تولید یا مصرف رابطه برقرار کند. اگر جوانان احساس کنند کار مفید و سرگرم‌کننده‌ای ندارند نمی‌توانیم آنها را از تماشای تلویزیون منع کنیم. حل این مسأله مستلزم پیش‌بینی راهکارهای متعددی است. یکی از این راهکارها تشویق و تبلیغ فرهنگهای اصیل بومی هر منطقه است، به‌خصوص فعالیتهایی که شامل تعاملات رودرروی انسانی می‌باشند. حال که چاره‌ای جز سرگرم کردن مردم با فناوری و دستگاههای الکترونیکی نداریم لااقل می‌توانیم برای این کار معیارهایی تعریف و وضع کنیم. یکی از آنها الگوبرداری از نوع برنامه‌هایی است که در حال حاضر در ایران و سوریه تولید می‌شوند. ممکن است این تنها راه حل نباشد اما دست کم جایگزینهایی برای صنایع فرهنگی غرب محسوب می‌شوند.

تلویزیون دستگاه مزاحم و رخنه‌گری است که مصون نگاه داشتن کودکان در برابر این افسونگر بسیار دشوار است. لشکرکشی گسترده فرهنگی به جوامع مسلمان از این طریق تداوم یافته و به راستی ترازدی بزرگی آفریده است. بهتر نیست همه ما ساعات کمتری را به تماشای تلویزیون

پیش از این وجود داشت اما با میانجی‌گری تلویزیون، اکنون مسائل جنسی و شهوانی با ابزار، زبان و قالب فرهنگ غربی به مردم آموخته می‌شود.

این پدیده‌ای است مزاحم و مودبی که برای رفع آن باید چاره‌ای اندیشید. حتی اگر تمام تلویزیونها و دستگاههای تصویرساز و رایانه‌ها را هم بسوزانیم باز هم این تصاویر همه جا هستند و این چالشی است برای جوامع مسلمان که باید با درایت و دوراندیشی راهی برای مقابله با آن بجویند. صنایع سرگرمی‌ساز غرب، زوایا و روابط خصوصی زندگی انسانها را به انگاره‌های تصویری بی‌ارزش و مبتذلی تبدیل کرده است. روابط و حشر و نشر انسانها با یکدیگر به دست این تصاویر تخریب شده است. مالک یکی از تلویزیونهای ماهواره‌ای جمله معروفی دارد بدین مضمون که: «من جهان اسلام را با سکنس تسخیر می‌کنم. این یک غلبه نظامی نیست بلکه فرهنگی است.» صنایع سرگرمی‌ساز، دو هدف کلی را دنبال می‌کنند: کسب درآمد و از آن مهم‌تر، تبدیل مردم به مصرف‌کنندگان چشم‌چرانی که کاملاً از مرحله پرت افتاده‌اند.

نقیضه مصرف‌گرایی در اینجا است که به‌ندرت به شکل آشکار بر مردم تحمیل می‌شود و در صورت ظاهر یک امر داوطلبانه است. بنابراین تبیین رابطه یک طرفه علت و معلولی بین تلویزیون و جامعه حتی به طور تلویحی نیز خطرناک است. تعاملات انسانی سالم، نیازمند وجود پاره‌ای از مؤلفه‌های اساسی است که اگر بسیاری از مردم از آن مؤلفه‌ها بهره‌مند باشند به راحتی تن به سرگرمیهای آمریکایی نمی‌دهند. بنابراین سؤال جدی ما این است که بر سر فرهنگها، سرگرمیها و سایر فعالیتهای مسلمانان چه آمده است که آنان سرگرمیهای بازاری و تولیدات صنایع فرهنگ غرب را ترجیح می‌دهند؟ صنایع فرهنگی غرب را شرکتیهای قدرتمندی اداره می‌کنند که پشت آنها بالاترین مقامات



بنشینیم؟ مقصود ما صرفاً دلایل اخلاقی نیست، بلکه می‌خواهیم تأثیر مصرف‌گرایی، هرزه‌چشمی و واقعیت‌های غلوشده را بر خود بکاهیم. برنامه‌های آموزشی تلویزیونهای آمریکایی مانند «خیابان سسامی»، برخلاف تصور بسیاری از والدین، به کودکان دو درس بزرگ می‌دهند: چگونه تلویزیون تماشا کردن و چگونه مصرف‌کننده شدن. این کودکان بزرگ می‌شوند و سلیقشان متناسب با اقتضای سنشان محتوای دیگری را طلب می‌کند اما عادت به مصرف از آوان کودکی در ذهنشان رسوب و نهادینه شده است.

حذف داوطلبانه تلویزیون از زندگی باید مد نظر ما باشد. علی‌رغم رسوخ تلویزیون در تمام شئون و ابعاد زندگی انسانها، میلیونها نفر در سراسر دنیا داوطلبانه پیچ تلویزیون را می‌بندند و خاموش می‌کنند. حتی در آمریکا جنبشی مشتمل بر تشکلهای خانوادگی، کلیساها و مدارس به راه افتاده که آخرین هفته ماه آوریل را به نام «هفته تلویزیون خاموش» نام‌گذاری کرده و مردم را به عدم تماشای تلویزیون تشویق می‌کند. این حرکت چندین سال است که ادامه دارد و شیوه‌ای است نسبتاً بی‌دردسر و کم‌زحمت برای تفکر درباره محتوای برنامه‌های تلویزیونی بود و نبود تلویزیون و به‌خصوص کارهایی که در صورت نبود آن، می‌توان انجام داد. مسلمانان هم می‌توانند از این روش الگوبرداری کنند و به‌عنوان تدبیری داوطلبانه به نقش تلویزیون در خانواده‌ها و جوامع بیندیشند و ببینند جامعه‌ای بدون تلویزیون چگونه خواهد بود.

بسیاری از مردم از تأثیرات تلویزیون بر تعلیم و تربیت شکایت دارند. پدیده برنامه‌های «شاد و آموزنده» توقعات کودکان را از تحصیل عمیقاً متحول ساخته است. معلمان این نکته هشداردهنده را خاطر نشان کرده‌اند که تلویزیون، فراخنای توجه کودکان را محدود کرده و توانایی تمرکز حواس را از آنان گرفته است. به جای کنفرانس و بحث و مناظره در کلاس درس، بازی و لوازم کمک آموزشی ایجاد شده‌اند. ارتباط دارای قواعدی است که علم و دانش در چارچوب آن تبادل می‌شود. تلویزیون این قواعد را بر هم زده است. مدارس در گذشته مانند کارخانه بودند؛ خفه، دلگیر، جایی برای انضباطهای خشک و آموزش قوانین و مقررات و یکدستی. امروز مدارس، به محلی برای «تفریح» تبدیل شده‌اند. بنابراین رنگ روشن و تصاویر شخصیت‌های

کارتونی والت دیزنی را به جای رنگهای خاکستری بر در و دیوار می‌بینیم. اما آیا این پیشرفت است؟ دانش‌آموزان قدیم به آموزگارانشان احترام می‌گذاشتند، اما اکنون به نام تفریح و سرگرمی و نشاط با معلمهای خود چالش کرده و حرفشان را نمی‌پذیرند.

شاید در جایگاه والدین، لازم باشد کُل بحث را از نو پی بریزیم؛ صورتی کردن دیوارهای مدارس که نشد کار! چه دردی را دوا می‌کند؟ کل تعریف ما از تحصیل باید مورد بازاندیشی و تجدیدنظر قرار گیرد. چه معنا دارد جسم بچه‌ها را شش ساعت در روز، پنج یا شش روز در هفته، ده ماه در سال و بین دوازده تا پانزده سال در قفسی به نام کلاس درس حبس کنیم؟ دستاورد تلویزیون، پدید آوردن جامعه‌ای مصرفی و معتاد به «سرگرمی» است. اما «سرگرمی چیست و بی‌حوصلگی و ملالت خاطر چیست»، از سوی همان صنایعی که راه حل «سرگرمی» را برای زندگیهای به ظاهر کسالت‌بار ارائه می‌دهند تعریف می‌شود. این دور تسلسل را باید با تغییر نوع نگاه به قضایا و بازتعریف قواعد بحث، بر هم زد. چرا والدین و معلمان به صنایع فرهنگی غرب اجازه می‌دهند معنای «سرگرمی» را از طریق رسانه تلویزیون تعریف کنند؟

به راستی پیش از تسلط این صنایع بر ما، مردم برای سرگرم کردن خودشان چه می‌کردند؟ برخی از متفکرین اشاره کرده‌اند که غرب به واسطه تلویزیون از جامعه‌ای متن‌گرا به جامعه‌ای تصویرگرا تبدیل شده و این جابه‌جایی تأثیر عمیقی بر درک و معرفت مردم گذاشته است. لکن، اطلاقی این نظریه بر سایر جوامعی که مسیر غرب را دنبال نکرده‌اند جای سؤال دارد. بسیاری از جوامع همچنان جوامع شفاهی هستند و بسیاری نیز ترکیبی از کلام و نوشتارند. جامعه اسلامی جامعه ترکیبی جالبی است. مثلاً به سنت «حدیث» که توجه می‌کنیم رابطه فرهنگ شفاهی و مکتوب در تاریخ اسلام را درمی‌یابیم. متن، کلام، تصویر و نوشتار می‌توانند از اجزای یک جامعه سالم باشند. اما نوع کاربرد هر یک را شرایط بومی تعیین می‌کند و نباید به دست بنگاهها و مؤسسات غیر بومی بریده و دوخته شوند. مثلاً تلویزیون، جای یکی از فعالیت‌های مهم جوامع را که سنت قصه‌گویی و روایت بود گرفته است. پیش از تلویزیون، مردم با همان اندک کتابهایی که داشتند

**میلیونها نفر در سراسر دنیا داوطلبانه پیچ تلویزیون را می‌بندند و خاموش می‌کنند. حتی در آمریکا جنبشی مشتمل بر تشکلهای خانوادگی، کلیساها و مدارس به راه افتاده که آخرین هفته ماه آوریل را به نام «هفته تلویزیون خاموش» نام‌گذاری کرده و مردم را به عدم تماشای تلویزیون تشویق می‌کند**



را با میهمانان نشان به بحث می‌گذارند. روش اجرای یکی از این دو اقتباسی است از روش استدلال‌های تند و بی‌تواکث آمریکایی تا جایی که میهمانان - با هدایت مجری برنامه - از کوره درمی‌روند، حرف هم را می‌برند، و حتی شروع به داد و فریاد می‌کنند. کانال ماهواره‌ای دیگر با پرهیز از این روش بی‌ادبانه آمریکایی به میهمانان خود اجازه می‌دهد با رعایت احترام به طرف مقابل حرف خود را به نوبت تمام کنند. ماهواره اول محتوا را فدای سبک، جذب مخاطب و محبوبیت خود کرده درحالی‌که روش مختص به خود را در پرداختن به بحث‌های زنده اجرا کرده است؛ به طوری که درک قضایا با سبک اجرا و محبوبیت برنامه ارجحیت می‌یابد. شاید رویکرد مجادله‌ای آمریکایی، مانند بازی فوتبال برای تماشاگران سرگرم‌کننده و مهیج باشد، اما تنها چیزی که عاید بیننده می‌شود هیجان و استرس است بی‌آنکه دانش یا درکی از موضوع کسب کنند.

حوزه سوم، یعنی تکنولوژی و چگونگی تجسم بخشیدن به فرهنگ یا مجسم‌شدن فرهنگ در گونه‌های آن، بحثی پیچیده‌تر از آن است که در مقاله‌های بدین کوتاهی بتوان تحلیل کرد. مختصر اینکه با دلیل و مدرک ثابت شده است که رایانه‌ها، فضاپیماها، اتومبیلها، و کلا تکنولوژی‌های غربی مظهر و نمادی هستند از مفروضات یا انگاره‌های فرهنگی غرب درباره کیهان‌شناسی، الهیات، معرفت‌شناسی، اومانسیم، و روش‌شناسی. عقاید و باورهای شاخه‌ای از مسیحیت غربی به نام «هزاره‌گرایی» که تکنولوژی را رهایی‌بخش انسان قلمداد می‌کند، در تکنولوژی غربی مجسم شده است. این رهایی، رهایی و رستگاری از طریق عبادت، زندگی پرهیزکارانه و مطابق با تعالیم ادیان بزرگ نیست، بلکه رهایی از طریق تکنولوژی است که روحانیونش دانشمندان و متخصصانی هستند که دینشان یک دین سکولار است و این دین گلمهای بی‌پناه و گم‌گشته انسانها را به اوتوپیا یا بهشتی زمینی که به دست تکنولوژی خلق شده است، رهنمون می‌شود. تکنولوژی‌های غربی خنثی نیستند و استانداردهای ارزشی دارند و در اشکال مدرن خود، تجسم عمیق‌ترین انگاره‌های فرهنگی تمدن غرب هستند. اقتباس تکنولوژی در فرم و محتوای کنونی در مجموع به معنای اقتباس و تقلید فرهنگ غربی است. هنوز دیر نشده است، مسلمانان باید بجنبند و با دقت و احتیاط به پیامدها و عوارض این اقتباسها بیندیشند.

برای هم قصه تعریف می‌کردند. چه شده است که اکثر جوامع، نقش اولیه قصه‌گویی را به صنایع سرگرمی‌سازی تفویض کرده‌اند؟ سنت قصه‌گویی، حال با کتاب یا بدون کتاب، از دوران کهن میان همه اقوام و ملل رایج بود و اکنون مردم زمانه ما منفعلانه جلوی تلویزیون می‌نشینند و می‌گذارند هالیوود، بالیوود یا وُودهای دیگر برای آنها قصه بگویند، زندگی و دوام این وُودها در گرو بازار است پس به نفعشان است که چند نوع قصه تکراری را با رنگ و لمبایهای جدید به خورد مردم بدهند تا حجم و سهمشان در این بازار مصرف افزون‌تر شود.

تکنولوژی، پدیده خنثایی نیست و ارزشهای خود را بر جامعه تحمیل می‌کند. درک این مطلب یکی از ابزارهای شناخت جامعه تلویزیونی است. همه تکنولوژیها، تجسم انگاره‌های فرهنگی بوده، پیامدهای فرهنگی و اجتماعی عمیق و غالباً غیرقابل پیش‌بینی دارند. مسأله فقط محتوای برنامه تلویزیونی نیست، شکل آن نیز عامل مهمی محسوب می‌شود. شکل ظاهری و قالب کار مستلزم رعایت قواعد تکنولوژیکی است مانند تفاوت تلویزیون با رایانه شخصی. قواعد ظاهری اجرا و نمایش، مانند آداب قصه‌گویی در یک رسانه خاص به تکنولوژی وابسته است. در اینجا توجه به سه حوزه ضروری است: ۱- محتوای واقعی فیلم، برنامه، قصه و ماجراهایی که روایت می‌شوند؛ ۲- قواعد و آداب ظاهری مورد استفاده در آن رسانه برای قصه‌گویی، یعنی نحوه روایت داستانها؛ ۳- پیامهای فراگیری که از فرم و قالب تکنولوژی مورد استفاده برای تعریف قصه‌ها و ماجراها القا می‌شوند. این موارد همگی مقید و وابسته به فرهنگ هستند و در تمام سطوح خود از مداخله فرهنگ برخوردار شده یا متأثر می‌شوند. واضح است که یکی از راههای مداخله فرهنگ در این سه حوزه، تسلط بر قصه‌های روایت‌شده است. در ایران و نقاط دیگر، تلاشهای ارزشمندی برای نیل به این هدف صورت گرفته است. در این مناطق، برای نقل و روایت داستان، از بستر فرهنگ بومی کمک می‌گیرند.

در قواعد و آداب ظاهری قصه‌گویی نیز می‌توان مداخله کرد. منظور ما با مقایسه دو تلویزیون ماهواره‌ای عرب‌زبان روشن می‌کنم که البته آموزنده هم هست. هر دو تلویزیون، برنامه‌های «میزگرد» دارند و مسائل روز دنیا

**اقتباس تکنولوژی در فرم و محتوای کنونی در مجموع به معنای اقتباس و تقلید فرهنگ غربی است. هنوز دیر نشده است، مسلمانان باید بجنبند و با دقت و احتیاط به پیامدها و عوارض این اقتباسها بیندیشند**